



فکر بدنامی نکن!



حسام آبنوس

دبیر قفسه

﴿از بردن نام برخی کتاب‌ها پرهیز دارم، با این استدلال که در حد نام بردن هم به دیده شدن آنها کمک نکرده باشم. شاید بگویید این تفکر و زاویه نگاه مشکل دارد و تا حدودی برخاسته از تفکر

دگم و بسته نویسنده این مطلب است که خب ایرادی نمی‌بینم که این‌طور قضاوت بشوم، مگر نه این‌که حافظ گفته «گر مرید راه عشقی فکر بدنامی مکن»!

ولی اگر دل‌تان خواست و تا الان از خواندن ادامه این یادداشت صرف‌نظر نکرده‌اید توصیه می‌کنم تا پایان با من همراه باشید شاید نگاهم را قبول کردید. برکسی پوشیده نیست که منافقین در کشور ما چه میزان خون جوانان را روی زمین ریختند و افراد بی‌گناه بسیاری را به خاک و خون کشیدند تا از این طریق بتوانند سهم خود از نظام اسلامی را مطالبه کنند. جنایت‌های آنها در سال‌های دهه ۶۰ از خاطره کسانی که آن روزها را دیده‌اند پاک نشده و برای کسانی که اهل تاریخ و مرور آن هستند نیز این ترورها هنوز بوی خون می‌دهد. برای همین چهره آنها همیشه آلوده است و کسی نمی‌تواند آنها را از این آلودگی نجات دهد اما عجیب این‌که برخی در این کشور همچنان قلم می‌زنند تا تصویری دیگرگون از اعضای منافقین را به خواننده خود نشان دهند.

نویسنده‌هایی که معلوم نیست از چه آبشخور فکری تغذیه می‌شوند که این‌طور خون‌های ریخته شده را نادیده می‌گیرند و اثری در حمایت از اعضای گروهک منافقین و ترورهایی که مرتکب شدند، می‌نویسند. حتی می‌توان در این زمینه به اثری اشاره کرد که در حمایت از عملیات «فروغ جاویدان» منافقین نوشته شده، عملیاتی که با حمایت صدام علیه کشور صورت گرفت و در آن جمعیت زیادی از زنان و کودکان قربانی شدند تا منافقین بتوانند ترکتازی کنند. اثری که نویسنده آن کوشیده تا جای قاتل و مقتول را عوض کند و عملیات نظامی علیه میهن را امری طبیعی قلمداد کند. یا نویسنده دیگری که تلاش کرده اثری خلق کند و در آن علیه نیروهای نظامی دست به سیاه‌نمایی بزند و کشور را ویرانه‌ای نشان دهد.

حالا متقاعد شدید که چرا از بردن نام برخی آثار پرهیز دارم؟ چرا نمی‌خواهم ولو به مطرح شدن نام‌شان در حد نقد هم مبادرت کنم و ترجیح می‌دهم ناگفته بمانند و در همین حد هم کسی سراغی از آنها نگیرد. کسانی که احتمالا به خود «ایرانی» می‌گویند و در برابر خون‌های ریخته‌شده سکوت می‌کنند و از ترور و عامل آن این‌طور دفاع می‌کنند. در این پرونده سراغ کسانی را می‌گیریم که قلم‌شان را در مذمت ترور و تروریست چرخانده‌اند و چشم بر کسانی که خون هم‌میهنان بی‌گناه خود را بر زمین ریخته‌اند نمی‌بندند. ﴿

فقرروایت از يك شخصیت مهم در مبارزه با منافقین

درهم کوبنده...

نمی‌کرد. می‌گفت: «این گزارش اشتباه است. دشمن هدف خاصی آنجا ندارد.» برگشت برای ادامه گزارش که خبر دادند، رسیده‌اند اسلام‌آباد. تعجب کرد و گفت: شما همین چند دقیقه پیش گفتید کردند هستند، چطور به این سرعت رسیدند اسلام‌آباد؟ گفتند: این دختر و پسرهایی که حمله کرده‌اند عربی صحبت نمی‌کنند، فارسی بلدند. درمانده شده بود. آقای خامنه‌ای گفت: احتمالا منافقین هستند و هدفشان تهران است. وارد عمل شوید. محسن رضایی جواب داد: این منطقه برادران ارتش است و در مسؤولیت سپاه نیست؛ اما آقای خامنه‌ای رو کرد به شوشتری: «با توجه به این‌که شما قبلا در کرمانشاه حضور داشتید، بروید و معطل نکنید.» «وقتی رسید کرمانشاه، محشری به پا بود. می‌گفت: «در طول جنگ چنین صحنه‌ای ندیده بودم. مردم از شهر فرار می‌کردند. هرکس وسیله‌ای گیر می‌آورد، خانواده‌اش را سوار می‌کرد و می‌فرستاد بیرون شهر. شهر خالی شده بود. انبارهای مهمات اطراف شهر در آتش می‌سوخت و میگ‌های عراقی هم که به پشتیبانی منافقین آمده بودند، بالای شهر می‌چرخیدند.» «یکی دو روز اول در غربت مقابلشان ایستادند؛ نیرو نداشتند؛ اما روزهای بعد اوضاع تغییر کرد.» حضور فعال و پیگیر برای از بین بردن تهاجم منافقین سبب شد امام این‌طور از او تفقد کند.

او پس از پایان جنگ و با تجربه‌ای که از مقابله با نفاق داشت عازم مناطق محروم شد تا با زدودن غبار رنج و محرومیت زمینه وحدت را فراهم کند؛ وحدتی که نیاز کشور بود تا بتواند با استفاده از تمام ظرفیت‌ها مسیر پیشرفت و تعالی را طی کند. او پا به مناطقی می‌گذازد که بسیاری حتی از ترس خاکی شدن کفش‌هایشان حاضر نیستند از خودرو یا بالگرد پیاده شوند، ولی شوشتری پدرا نه و همدلانه در آن مناطق حاضر می‌شود و بی چشمداشت پای کار فرزندان این کشور می‌ایستد، برایشان اشک می‌ریزد تا اشک‌های آنها جاری نشود. «از بزرگان طوایف بلوچ بود. می‌گفت: از اول انقلاب پاسدار و سپاهی زیاد دیدم، اما تا به حال مثل نورعلی ندیدم.» «با بزرگان طوایف جلسه گذاشته بود؛ اما مثل همیشه نبود. از خنده و خوش‌وبش خبری نبود. از مشکلاتی که این چندوقت در منطقه دیده ناراحت بود. دلش از کم‌کاری‌ها به درد آمده بود. داشت بزرگان طوایف را دعوا می‌کرد؛ چرا به خاطر مشکلات طایفه و روستایان با ما مسؤولان اعتراض نمی‌کنید؟ چرا بقیه ما مسؤولان را نمی‌گیرید؟ چرا به مسؤولان نمی‌تازید؟»

او که ضربات سنگینی بر منافقین وارد کرده بوده سرانجام نیز به دست کوردلی که نتوانست روشنایی «نورعلی» را ببیند ترور می‌شود.

در روزگار نبرد روایت‌ها می‌بینیم که جای خالی روایتی جامع و دقیق از این سردار دل‌ها خالی است؛ این در حالی است که گاهی کتاب‌سازی‌های عجیب و غریبی در زمینه شخصیت‌های مختلف شاهد هستیم، ولی درباره شخصیتی که نقش مهمی از نظر فرهنگی و نظامی در سال‌های متمادی داشته اثری موجود نیست. در روزگاری که حتی عناصر داخلی نیز برای پاک کردن چهره منافقین دست به قلم می‌برند، اثری برای شخصیتی تا پایه سردار نورعلی شوشتری تولید نشده تا زوایای زندگی و تلاش‌های او به تاریخ نشان داده شود. این را بگذارد کنار روایت‌سازی‌های غرب از يك کهنه‌سرباز آمریکایی از جنگ! آنها روایت‌هایی از يك سرباز که خیلی روایت‌های معتبری هم درباره‌اش وجود ندارد، می‌سازند که شنونده، خواننده یا بیننده را مسحور آن شخصیت می‌کنند. ﴿

﴿حاج احمدآقا گزارش پیشروی نیروهای خودی را برای امام خواند، امام خوشحال شد. گفت: به شوشتری بگویید در این دنیا که نمی‌توانم کاری بکنم. اگر آبرویی داشته باشم در آن دنیا قطعاً شفاعتش خواهم کرد.

پیام امام را که به نورعلی رساندند، تمام خستگی آن چند روز از تنش در آمد.» این جملات نقلی است از کتاب خاطرات شهید نورعلی شوشتری که از زبان نزدیکان و اطرافیان او نقل شده و در کتابی با عنوان «نورعلی» منتشر شده است. اثری که شاید انسجام درستی نداشته باشد و پراکندگی اصلی‌ترین ویژگی آن باشد، ولی در فضایی که هیچ روایت درستی از این سردار وحدت قبایل وجود ندارد همین کتاب نازک و پراکنده نیز ارزشمند است.

اثری که در آن تصویری از شهید نورعلی شوشتری به نمایش گذاشته می‌شود نه‌تنها کمتر دیده شده، بلکه اصلا دیده نشده است. فرمانده‌ای که در دوران دفاع مقدس حضور جدی در جبهه‌ها داشته و نقش موثر او برای درهم کوبیدن فتنه منافقین در عملیات مرصاد به قدری پررنگ بوده که نقل قولی که در ابتدای این مطلب آمد از سوی امام خمینی(ره) درباره او مطرح شده است. چهره‌ای که کمتر کسی می‌داند در جریان این عملیات نقش محوری داشته، چرا که روایت‌ها درست منتقل نشدند و همه چیز تحت تاثیر نابودی و تار و مار شدن منافقین قرار گرفت. سال ۶۷، داخل قرارگاه، یونس گزارش یکی از عملیات‌ها را می‌داد. آقای خامنه‌ای و محسن رضایی هم بودند. خبر آوردند که دشمن به کرد حمله کرده. قبول



یونس فردوس

روزنامه‌نگار

کتاب «نورعلی»
خاطرات شهید
نورعلی شوشتری را
علیرضا اشرفی‌نسب
گردآوری کرده و نشر
شهید کاظمی منتشر
کرده است